**بی خانمانی: پاسخ به نامه محمود فرخ شاعر استاد خراسانی**

کس نباشد همچو من شوم اختری، بی‏کسی بی‏همدمی بی‏یاوری، کور چشمی،بی‏نوائی،مفلسی، بی‏سرائی،بی‏متاعی،بی‏زری، نی بیابم کلفتی جارو کشی‏ نی بجویم خادمی فرامانبری

\*\*\*

پنج تن دختر مرا هست از دو زن‏ لیک با من نی زنی نی دختری‏ پنج فرزندم پسر هستند و هست این مهندس و آن هنرور و دکتری‏ هر یکی از آن پسرها را زنی است‏ دختران را نیز هریک شوهری‏ خاندانم دوستدار کشورند نی در آنان شور باشد نی شری‏ همچنان آباء خود فرهنگ جوی‏ هر یکی در فن خود نام آوری‏ مملکت را گر نباشد مردمی‏ کی شود آباد دشتی،گردری

\*\*\*

از همه درویش‏تر هستم،ولی‏ خانقاهی نیستم یا لنگری‏ خانه‏ای دارم ولی بی‏خانه‏ام چون‏که دارد بی‏حیا مستأجری‏ جز در ایران کی تواند کرد غضب‏ مسکن مسکین گدائی تاجری‏ گر بود فرمانروا انصاف و عدل‏ داد خواهان را بیاید داوری‏ نیست مذهب،نیست وجدان،نیست داد نیست دیوان عدالت گستری

\*\*\*

سود ندهد!چون توانائیم نیست‏ گر بخوانندم توانا شاعری‏ یا بگویندم که در باغ ادب‏ فضل و دانش را نهالی بابری‏ یا بگویندم که در دانش سرای‏ نوجوانان را کهن خدمتگری‏ روزگار معرفت بگذشت و رفت‏ آمد اکنون روزگار دیگری هر که را بینی که دولت یار بود یا زمین خوار است یا غارتگری‏ وان که کاناتر،در این عصر است هست‏ مجلس‏آرائی،رئیسی،مهتری‏ هر خسی بر بوده زین خوان خرمنی‏ هر خری سر برده اندر آخوری

\*\*\*

این دغل بازان و نامردان،زنند چاپلوسی حلقه را بر هر دری‏ نی وطن دانند و نی شاهنشهی‏ نی خدا خوانند و نی پیغمبری

\*\*\*

سالخوردان را حمایت می‏کنند گر ببینی باز،در هر کشوری‏ سگ به لندن بیش دارد احترام‏ من به طهران هستم از سگ کمتری!

غزلی از سعدی

جور بر من می‏پسندد دلیری‏ زور با من می‏کند زور آوری‏ بار خصمی می‏برم کز دست او1 می‏نشاید رفت پیش داوری‏ عقل بیچاره‏ست در زندان عشق‏ چون سلیمانی بدست کافری‏ بارها گویم بگریم‏2پیش خلق‏ تا بود2بر من ببخشد خاطری‏ باز گویم پادشاهی را چه غم‏ گر به خیلش در بمیرد چاکری‏ ای که صبر از من طمع داری و هوش‏ بار سنگین می‏نهی بر لاغری‏ آنچ‏3در پای عزیزان افکنند من سری دارم‏4اگر داری سری‏ چشم عادت کرده با دیدار دوست‏ حیف باشد بعد از او5بر دیگری‏ این سخن سعدی تواند گفت و بس‏ هر گدائی را نباشد گوهری‏6

متن مطابق است با نسخه‏ای اصیل

(1)-

یار،خصمی می‏کند بار خصمی می‏کشم کز جور او

.

(2)-بگویم...تا مگر

(3)-کانچه.زانچه.

(4)-ما سری داریم

(5)-بعد از آن.

(6)-جوهری.و پیش از مقطع‏ در بعضی نسخ:

در سراپای تو حیران مانده‏ام‏ درنمی‏باید به حسنت زیوری